نظریهٔ انسان کامل به روایت ابن‌عربی و ملاصدرا

The Theory of Perfect Man from Ibn Arabi and Mulla Sadra’s Viewpoint

دکتر علاءالدین ملک‌اف

طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) و

دانش‌جوی دکترای دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

نوشتار حاضر بررسی و شرحی بر چند نکته از نظریات ابن عربی و ملاصدرا دربارهٔ انسان کامل است. اهمیت انسان کامل تنها یک رویکرد صرف نیست، بلکه رویکردهای مختلفی از جمله فلسفی، معرفتی، اجتماعی و فردی را نیز شامل می‌شود. از این روی بحث انسان کامل همچون منشوری است که دارای تجلیات گوناگون است.

در این میان ابن عربی بیش از دیگران به این مهم عنایت ورزیده است. ابن عربی «انسان کامل» را علت پیدایش خلقت و عامل تداوم آن می‌داند. از طرفی هم ملاصدرا با ارائهٔ مبانی حکمی- فلسفی، همچون اصالت وجود، حرکت جوهری توانسته مسئلهٔ انسان کامل و نفس او را از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر ببرد. در نظر وی انسان کامل دارای دو حرکت است. یکی حرکت صعودی به سوی حق برای تکمیل ذات خود و دیگری نزولی برای تکمیل نفوس خلایق. در حرکت اول غایت سالک راه کمال، مقام فنا و محو است و ممکن است به بقاء و صحو بازنگردد و در ذات مستغرق و از خلق محجوب باشد. اما در حرکت دوم بعد از محو رجوع به خود می‌کند و در عین جمع به تفصیل نظر می‌نماید و سینه‌اش وسعت خلق و حق را به هم می‌رساند.

کلید واژگان: انسان کامل، حقیقت محمدیه، ولایت، ابن عربی، ملاصدرا

مقدمه

برپا دارنده و حافظ انسان، نفس اوست و خداوند علت فاعلی و غایی این نفس است، پس معرفت نفس نردبان وصول به تمامی معارف بوده و بوسیلهٔ این معرفت می‌توان به ذات، صفات و افعال حق رسید. «من عرف نفسه فقد عرف ربّه». (هرکس خود را شناخت خدای خویش را شناخته است.(نبی اکرم «ص») و از این رو علم ما به نفسمان عین علم ما به مبدأ نفس‌مان خواهد بود.

این نفس شایستهٔ خلافت الهی است و بموجب همین شرافت بود که خداوند فرشتگان را به پای آن به سجده افکند، و بموجب این نفس است که اسماء و صفات الهی در عالم خلق متجلی می‌گردد. پس نفس بُعدی الهی در عالم خلق است که بموجب این شرافت در نهایت منتهی به خدا می‌شود و مصداق کامل این بُعد الهی در عالم خلق، انسان کامل است.

1. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است

نامه انسانی، کتاب حکمت الهی و جوهر و مغز معانی قرآنی است. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است. او بحسب ذاتش، وجودی قائم بخود و بیرون از دایرهٔ زمان و مکان و اشاره حسی است. انسان کامل، نوری از انوار معنوی و رازی از اسرار هستی و صورتی از صورتهای گوناگون قدرت حق و نشانی از نشانه های حکمت او و کلمه ای از علم و خواست او و چشم بینای پروردگار است. (ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401- 405.)

در نظر ابن عربی انسان کامل حامل امانت و عهد الهی در مرآت حق است. او تجلی صفات و مفصل اسماء و موضع نظر حق به خلق و عرش و کبریاست. انسان کامل سرّ و حیات ساری در جهان است. (ابن عربی، کتاب الاسری الی مقام الاسری، ص 68 و 69.)

او در رأس اسماء الهی و بعبارتی جمیع اسماء الهی است زیرا که خداوند در وی تجلّی کلی کرده است. (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج 13، باب 73، ف 66، ص 100.)

ولی ملاصدرا از لحاظ صفات بر این است که انسان کامل تمامی صفات حسنه را داراست که همه ناشی از ذات الهی است. به حسب افعال نیز انسان کامل افعالش همانند افعال خداست و مانند افعال الهی همهٔ کائنات را در بر گرفته و بر تمامی زمان و مکان و مواد و حرکات مادیات و ابداعیات و مجردات نیز اثر دارد.

افعال انسانی برخی شبیه به ابداعیات است که به آلت و حرکت نیاز ندارد مانند ادراک معانی حقیقی و احکام یقینی و ایمان به خدا، فرشتگان و دیگر مسائل ضروری که این امور پس از تکرار مشاهدات و ادراکات عقل، مستفاد شده تا اینکه گنجینه های درونی نفس و معقولات عقل برای او بدون نیاز به فکر کردن حاضر می‌شود.

برخی دیگر از افعال انسانی به اختراع شباهت دارد، مانند حال انسان در هنگام تجسم صور در خیال خود و یا فعلهای طبیعی بدن که بدون فکر و اندیشه حاصل می‌شود مثل حفظ مزاج، جذب غذا، صورت دادن به اجزاء و امثال اینها که همه به امر الهی واقع می‌شود.

برخی دیگر از افعال انسانی شباهت به تکوین دارد. مانند افعال ظاهری که با قصد و اراده و حرکت صورت می‌گیرد مانند خوردن، نوشتن و دیگر افعال بدنی و نفسانی.

ارتباط انسان کامل با بدن خویش، یعنی «عالم صغیر»، همانند حکمرانی خدا بر «عالم کبیر» است و فرمان او در کشور بدن همانند فرمان حقتعالی بر کشور کبیر است. (تفسیر القرآن الکریم، ص 401-405.)

به نظر ابن عربی وجه تمایز عبد از رب در این رابطه، افتقار عبد است. بنابرین اگر خداوند اراده کند که فقر را در همه جهات از عبد زایل نماید، او نیز مزیّن به صفات و اسماء الهی می‌شود. در اینصورت است که عبد نیز اگر بگوید «کن» بلافاصله «فیکون» خواهد شد و بهمین سبب است که انسان در بهشت هرچه اراده کند برای او حاضر می‌شود. «... و لکم فیها ما تشتهی انفسکم...». (... و هرچه دلهایتان بخواهد در (بهشت) برای شماست... (فصّلت، 31).

البته همین اشتها و طلب عبد حکایتگر فقر ذاتی اوست، ولی چون خداوند به او تفضّل نموده است با اراده خود می‌تواند امور را حاضر کند و رفع طلب نماید. این طلب در خداوند بمعنایی دیگر است. اگر خداوند طلب بر

چیزی نمود، این حاکی از فقر او نیست، بلکه حاکی از امکان ذاتی عالم است که اقتضای طلب دارد و خداوند به افاضه وجود رفع طلب آنها را می‌نماید. (الفتوحات المکیه، ج 11، باب 72، ف 10-11، ص 58 و59.)

با توجه به اینکه انسان دارای سه نشأه «حس»، «نفس» و «عقل» است، عوالم نیز بحسب اینها دنیا، آخرت و عالم ربوبیت است. انسان نیز بحسب چیرگی و غلبهٔ هر نشأه بر او داخل در یکی از این عوالم می‌گردد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-405.)

از نظر ابن عربی حکم انسان در زمین همانند عقل در سماء است. انسان آخرین مولّدات و نظیر عقل است و با آن به همانند یک دایره مرتبط است که اول دایره وجود عقل اول است. در روایت نبوی نیز آمده است: «اول ما خلق الله العقل» (اولین مخلوق حق، عقل است.)

و این عقل اولین اجناس است. انتهای این دایره خلقت جنس آدمی‌است و بموجب اوست که دایره کامل می‌شود و از این طریق انسان به عقل متصل می‌گردد، همانطور که آخر دایره به اول آن منتهی می‌شود. در بین طرفین این دایره سایر ما خلق الله وجود دارند، یعنی بین عقل اول و انسان، سایر اجناس عالم هستند، همانند نقطه های محیط دایره نسبت به مرکز خود که همه حالت تساوی دارند. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 7، ف 373 و 374، ص 251 و 252.)

با توجه به اینکه حقایق اشیاء در عالم عقلی ثابت بوده و تحت عنوان قلم الهی مطرح است و در عالم نفسانی مسمای به «لوح محفوظ» و «ام الکتاب» و در الواح قدری منسوب به «محو و اثبات» است و همه در کتاب علم رحمانی مکتوب است. همانند مهندسی که ابتدا نقشهٔ خانه را در ذهن خود ترسیم می‌کند و سپس به اجرا می‌گذارد خداوند نیز صورت عالم نزدش حاضر بوده و سپس آن را به اجرا و خلق می‌گذارد. (ملاصدرا، الشواهد الربوبیهٔ، ص349 - 352.)

مراتب این عالم بترتیب عبارتند از: عالم ارواح نوری که از جمله آنها عقل اول، یعنی «قلم الهی» است، بعد عالم نفوس، یعنی «لوح محفوظ»، و بعد عالم اجسام. (الفتوحات المکیه، ج 3 (قطع رحلی)، باب 371، فصل 9، ص 443.)

پس از خلقت عالم به امر خدا و فعالیت ملائک و اکمال آن، خدا خلیفه ای از نوع بشر در دنیا قرار می‌دهد و به او قوا و مشاعر و آلات حسی، تخیّلی و عقلی عطا می‌نماید تا بتواند رابط و واسط بین او با خلق باشد.

آنچه در عقل انسانی حاصل می‌شود، مطابق عالم موجود است. عالم موجود هم مطابق عالم منظور در نسخهٔ الهی و لوح عقلی یعنی همان قلوب ملائک مقرب است و این عالم نیز مسبوق به وجود آن در لوح قدری است. ادراک انسان در هر مرتبه ای از صورتهای عالم بموجب اتحاد با آن مرتبه و تحقق وجود آن مرتبه نزد انسان است. حال بعضی از این وجودات حسی، بعضی مثالی و بعضی عقلی است. از اینرو وجود نیز در مرتبهٔ اول عقلی، بعد نفسی و بعد حسی و مادی است. نفس نیز بتبع آن گاهی حسی، گاهی نفسی و گاهی عقلی است. انسان اگر به حد بالا و مقام ربّانی برسد، مطّلع بر قضا و قدر ربّانی و شاهد قلم و لوح الهی می‌گردد و بهمین سبب کل عالم نزد او حاضر می‌گردد. انسان کامل مصداق واقعی این مورد است. (الشواهد الربوبیهٔ، ص 349 - 352.)

از دیدگاه ابن عربی انسان کامل آیینه تمام نمای حق بوده و ظهور حق در این آیینه به حسب اختلاف استعداد آن مختلف می‌گردد. تجلی حق در نفوس کامل انسانی در دنیا و آخرت، بر حسب استعداد آن نفوس است. پس هر

نفس کاملی حق را بر حسب معرفت و علم و اقتضای خود می‌یابد در نتیجه عارف اکمل موجودات عالم است، زیرا خداوند را با جمیع صفات و کمالات می‌شناسد. (ابن عربی، رسائل، رسالهٔ حقیقهٔ الحقائق، ص 72.)

بهمین علت است که مقام نبوت و رسالت اگر چه اختصاص الهی بوده و اکتسابی نیست و آن را به هر کس نمی‌دهند، ولی استعداد و ظرفیت افراد هم زمینهٔ تحقق این مهم است. (ابن عربی، فصوص الحکم، فص داوودی، ص 160.)

جوهر شخصی نبی(ص) بحسب هویت تامه اش اشرف جواهر نفوس آدمی‌بوده و از نظر کمالات قوایش، شدیدتر و نورانیتر از همه و از نظر جوهر و ذات و هویت قویترین نفوس است.

نفس نبی(ص) در نهایت مرتبهٔ هر نفس و عقلی است. همانطور که ایشان(ص) فرموده اند: «لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرّب ولا نبی مرسل».(من اوقاتی را با خدا دارم که ظرفیت آن اوقات را هیچ ملک مقرّب یا نبی مرسلی ندارد.)

پس اگر چه نبی(ص) در ماهیت انسانی شبیه سایر انسانهاست، این امر از لحاظ وجود طبیعی بشری آن است. «قل انّما انا بشر مثلکم یوحی الی...» (ای پیامبر) بگو من فقط بشری مثل شما هستم (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود... (الکهف،110). ولی از بُعد روحانی، واسطهٔ فیض و متصل به لوح محفوظ و قلم الهی است. (ملاصدرا، الاسفار، ج 8، ص 246 و 247.)

به عقیدهٔ ابن عربی محمد (ص) اکمل نوع انسانی و اول دلیل بر ربّ خود است، زیرا که رب جز به مربوب ظاهر نمی‌شود و جز به مظهر خود مبیّن نمی‌گردد و جمیع کمالات او به وجود این انسان کامل ظاهر می‌شود، به دلیل اینکه انسان کامل، جوامع کلم و امّهات حقایق الهیه بوده و اوّل دلیل بر اسم اعظم الهی است. (فصوص الحکم،، فص محمدی، ص 214.)

منظور از انسان کامل و حقیقت محمدی در نظر ابن عربی و ملاصدرا آن حقیقتی است که تحمل بار امانت و خلافت الهی نمود و تبلور آن از قبل از خلقت هر چیزی و هنگام ظهور عقل اول بوده است. این انسان کامل در هر نبی یا ولیّی به نحوی ظهور می‌کند که شروع آن در آدم (ع) و غایت و کاملترین آن در خاتم (ص) بوده و پس از ایشان نیز در اولیای الهی ظهور دارد.

انسان کامل از تمامی مجردات نیز افضل است زیرا آنها مصداق جمال الهی بوده و انسان کامل مصداق جمال و جلال الهی هر دوست. بهمین دلیل بود که ملائک نتوانستند بار امانت الهی را به دوش کشند. زیرا آنها خشم و غضب و جلال الهی را نمی‌فهمیدند بنابرین انسان را خونریز خواندند ولی این انسان بود که حامل هر دو دسته از صفات جمال و جلال گردید و لیاقت خلافت یافت.

2. انسان کامل، تجلی صورت رحمان بر مخلوقات

با وجود انسان، خداوند غایت اکوان را ایجاد نمود، انسان کامل خلیفه خدا در زمین و بعد عالم علوی است. زیرا خداوند او را با دست خویش خلق نمود و بر اسماء آگاهی و بر ملائک برتری داد. «فتلقّی آدم من ربه کلمات فتاب علیه...» (آدم از پروردگارش کلمه ای چند فراگرفت، پس خدا توبه او را پذیرفت...(البقره،37). و نیز خداوند فرموده است: «و علم آدم الاسماء کلها...». (سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت... (البقره،31).

در نظر ابن عربی انسان کامل، غایت و مقصود خلقت این عالم بوده و بحق خلیفهٔ خدا و محل ظهور اسماء الهی و جامع حقایق عالم از ملک، فلک، روح، جسم، طبیعت، جماد، نبات و حیوان است و انسان برغم جرم ناچیزش،

اختصاص به علم اسماء الهی پیدا کرده و همین نکته موجب تفضّل او بر کل عالم گردیده است. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 7، ف 376، ص 252 و253.)

انسان کامل عادلترین شاهد بر ربوبیت و اسرار الهی و محکمترین دلیل بر صفات رب جلیل است. او بیّنه حق و بر صورت رحمان است. نبی اکرم(ص) می‌فرمایند: «ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن».(خداوند آدم(ع) را بر صورت رحمت خویش آفرید.) بهمین دلیل ارتباط او با حق بطور ظاهر و باطن است که شاهد بر ذات و صفات و افعال خدا و مجهز به کیفیات الهیّت، صنع، خلق و امر اوست. (تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 190.)

از نظر ابن عربی خلافت و ولایت صفتی الهی است که خداوند به هر عبدی که بخواهد افاضه می‌کند. البته این ولایت چون صفتی عام است بر جمیع موجودات تعلق دارد ولی خداوند بعضی از این صفات از جمله ولایت را صرفاً مخصوص خود نگه داشته است و به بعضی بندگان و مؤمنین خاص و بندگان صالح اعطا می‌کند و اینها تحت ولایت تامه الهی عمل می‌نمایند. (الفتوحات المکیه، ج 2(قطع رحلی) باب 152، ص 246 و 247.)

انسان با دو دست خدا یعنی صفات جمالیه و جلالیه او آفریده شده است و این امر بیانگر جامعیت او در حمل حقایق عالم است و بهمین جهت خلیفه خداست. (فصوص الحکم، فص آدمی، ص 54 و 55.)

انسان کامل بدلیل اینکه خلیفهٔ الهی است به صورت رحمان خلق شده است و بیّنه ای از طرف پروردگار و جامع عوالم خلق و امر بوده و ابداع و انشاء و تکوین و تخلیق و تحریک و تصریف با ارادهٔ او نهاده شده است. (الاسفار، ج 7 ، ص 7.)

از دیدگاه ابن عربی کسی که تجلی ذاتی حق در وی محقق شود، خود را حق می‌بیند و دیگر حق را نمی‌بیند. همانند کسی که تصویر خویش را در آیینه می‌نگرد و دیگر خود را نمی‌بیند. پس اگر تجلّی ذاتی رخ داد، بنده تمام قیودش را از دست می‌دهد و دیگر خود، حق می‌شود و در اینصورت حق آیینهٔ انسان کامل است و در حق مطالعهٔ ذات خویش می‌کند و انسان کامل نیز آیینهٔ حق است تا حق در وی مشاهدهٔ کمالات خویش نماید. البته این مقام والایی است که کسی جز خاتم رسل و خاتم اولیای الهی(ص) به آن نرسیده است. (فصوص الحکم، فص شیثی، ص 61 و 62.)

بر این اساس، چون انسان کامل بر صورت حق خلق شده و مجموع حقایق عالم است، وقتی خداوند او را مخاطب قرار دهد، کل عالم و کل اسماء مخاطب او هستند. (الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 398، ص459 و 460.)

انسان کامل موجودی است که علوم و معارف را از نزد حکیم علیم دریافت می‌نماید و با کوشش معنوی خود، کلام حق را می‌شنود و بعد از اینکه مستمع کلام حقیقی شد متکلم می‌گردد و جوهر ذات او از حداقل بالقوه به عقل بالفعل و بسیط می‌رسد و صاحب شأنی می‌گردد که هر وقت اراده کند علوم تفصیلی بر نفس او حاضر می‌شود. بنابرین ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف حقیقی می‌شود و در کلام او چیزی جز تصویر حقایق غیبی مجمل بصورت علوم تفصیلی انسانی و ظاهر کردن ضمایر مکوّن بر صحیفهٔ نفس و لوح و خیال نیست. (الاسفار، ج 7، ص 7؛ و تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 390 و 391.)

هویت روحی انسان کامل، مظهر هویت غیبی لاهوتی است، و هویت نفسی انسان کامل، مظهر اسم الله و مثال نور است که در آسمان و زمین جاری و روان است.

براساس آیهٔ کریمه نور «الله نور السماوات و الارض ...» (خداوند نور آسمانها و زمین است...(النور، 35). هر چه در کشور انسانی یافت شود، وجود و ظهور آن به نور هویت الهی است.

انسان کامل کلید معرفت حق و مظهر گنجینه جهان است، زیرا که خزائن جهان نزد حق است. «و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو...» (و کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد...(الانعام، 59). و کلید این خزائن نزد انسان کامل است «و فی انفسکم افلا تبصرون».(و نیز در وجود خودتان، آیا نمی‌بینید.(الذاریات، 21). راه راست و مسیر الهی، در آسمان و زمین و کوه و دشت و خشکی و دریا نیست، بلکه در ذات و گوهر وجود سالک است زیرا که آن سالک قلم حقتعالی است و قرآن روشن و ریسمان محکم اتصال به راه انسان کامل است و اخلاق انسان کامل خود قرآن بوده و اسماء الهی یکجا در وجود او جمع شده است. او قرآن و کتاب مبین و بیان کنندهٔ حقایق است.

در وجود انسان کامل، بهشت و لذتهای آن، دوزخ و بلاهای آن نهفته است و اوست که از این دو، راه راست را می‌رود. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-405.) مرحوم ملاصدرا در ذیل تفسیر آیه «... انی اعلم غیب السماوات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون»(آیا به شما نگفتم) که من نهان آسمانها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید آگاهم. (البقره، 33). می‌فرماید: منظور از غیب آسمانها و زمین، حقیقت انسان کامل است. غایت وجود اکوان و ثمرهٔ درخت افلاک و برگزیدهٔ عالم همین انسان کامل است.

اگر به صورتهای عالم که از اعلی به اسفل آمده تا هیولای اولی و همینطور از اسفل به اعلی تا محل هبوط انسان توجه کنیم، در همهٔ این مراتب شاهد انسان کامل هستیم.

انسان کامل اقرب موجودات به حق نسبت به عقول مقدسه و ملائک مهیمن است. پس باید این انسان کاملی که وجودش از پایینترین مراتب شروع و به اعلی منازل ختم می‌شود, مروری بر سایر درجات داشته باشد و این مرور جز با وصول به غایات این مراتب نیست از اینرو علم به غیب و نهان و باطن جهان را بدنبال دارد, بنابرین انسان کامل غایت آسمان و زمین است. (تفسیر القرآن الکریم, ج 2, ص 365 و 366.)

به عقیدهٔ ابن عربی مقصود از ایجاد عالم, انسان کامل است. این انسان کامل در عالم امام است، هر مؤثِری در این عالم را «ابٌ» و هر مؤثَری را «امّ» و نتیجه ازدواج این دو را «ابن» یا «مولد» نامند. البته این نکاح معنوی است. با این وصف ارواح همگی آباء و طبیعت امّ است زیرا محل تغییر و حدوث است و مولّدات و ابناء اینها, معادن, نبات, حیوان, جن و انس است. (الفتوحات المکیه, ج 2, باب 11, ف 478, ص 309.)

گفتنی است که رتبهٔ ابٌ چون مؤثِّر است بر امّ چون مؤثَر است برتر است. اولین آباء علوی, ارواح و اولین امّهات سفلی همین اشیاء معدوم ممکن و اولین نکاح, قصد یا امر و اولین این وجود, عین اشیاء ممکن است.

این نکاح بین ابٌ و امّ در تمام اشیاء ساری و نتیجه دائمی‌دارد. در بین اولین آباء نیز اول از همهٔ آنها که مؤثر در عالم است «اسم اعظم» بوده که جمیع اسماء الهی در آن جمع است و این همان عقل اول و قلم اعلای الهی است و مؤثر از ناحیه حق در خلق است. (همان, ف 481, ص 311-313.)

در نظر ابن عربی و ملاصدرا, انسان کامل وجودی ممتد از خدا تا پایینترین موجودات است که این مقام افاضات الهی را در هر مرتبه ای به ظهور می‌رساند. این وجود قدسی, غایت عالم, خزینه و معدن حکمت الهی, صورت رحمانی و آیینهٔ جمال نمای حق است.

3. لزوم شناخت انسان کامل

بر هر انسانی لازم است راز انسان کامل را دریافت و گنجینهٔ آن را بگشاید و او را بشناسد و این مطلب همان ضرورت شناخت پیامبر و امام است که «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد بر زمان جاهلی مرده است».(من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیهٔ (نبی اکرم, ص). زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید منوط به دانشهای حکمت الهی است و این امر در وجود انسان کامل نهفته است. بهمین دلیل در آیهٔ کریمه آمده است: «من یطع الرّسول فقد اطاع الله...». (کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است...(النساء،80).

خداوند متعال قوام عالم را در انسان کامل جمع نمود و آن را مختصر کتاب خود و جامع قوای عالم قرار داد و به دنبال خلقت انسان، وسائط، مرکبات، روحانیات و سایر امور را در او ایجاد نمود. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 400 و 401).

به نظر ابن عربی در واقع نسبت انسان کامل با عالم، همانند نسبت نگین با انگشتری است. همانطور که پادشاهان اگر بخواهند ختم یک نامه کرده و محافظت از آن کنند، با مهر نگین خود بر آن می‌زنند، کمال عالم و اتمام و حفاظت از عالم نیز بموجب انسان کامل است. (فصوص الحکم، فص آدمی، ص 50.)

انسان کامل بموجب کرامت و موهبت الهی، حامل اسماء و صفات اوست در نتیجه واجد کمالات اول و آخر و ظاهر و باطن گردیده و به هر چیزی داناست. البته گاهی انسان این صفات الهی را ملک خود دانسته و غصب می‌کند و «ظلوم» می‌گردد و چون نفهمیده است که این صفات را باید به صاحب آن بازگرداند «جهول» می‌شود. پس هر کس بخواهد از این دو صفت ظلوم و جهول خلاصی یابد باید امانت الهی را به اهل و صاحب آن باز گرداند. (الفتوحات المکیه، ج 10، باب 72، ف 215، ص 227 و 228.)

بر اساس نظریهٔ ابن عربی و ملاصدرا، معرفت به انسان کامل مساوی با شناخت ذات، صفات و افعال الهی و علم به عالم صغیر و معرفت به نگین انگشتری عالم است و اگر کسی بدون این معرفت از دنیا برود در حکم افراد دوران جاهلیت است.

4. انسان کامل، صورتی از آسمانها و زمین

انسان کامل مظهر جمیعت کل است. شروع خلقت انسان کامل و صورت او، آدم(ع) و غایت او محمد(ص) بوده است. در طی این مدت استکمال و تدریج رخ داده تا انسان کامل به مرحله ظهور برسد. سماوات سبع در آیهٔ کریمه: «... ثم استوی الی السماء فسوَّهُنَّ سبع سماوات...» (سپس به آسمان پرداخت و آنها را بصورت هفت آسمان مرتب نمود...(البقره، 29). حاکی از ساختار همین انسان کامل است و برای باطن و عقل او هفت درجه وجود دارد که عبارتند از: «نفس، قلب، عقل، روح، سرّ، خفی و اخفی». آیهٔ کریمه: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم، ثم یمیتکم و ثم یحییکم، ثم الیه ترجعون»(چگونه به خدا کافر می‌شوید؟! در حالیکه شما مردگان (و اجسام بیروحی) بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند، سپس بسوی او باز گردانده می‌شوید.(البقره، 28). نیز اشاره بهمین خلقت تدریجی انسان کامل دارد و بیان کنندهٔ خلقت انسان از پایینترین مراتب، صورتی بعد از صورت و حیاتی بعد از ممات و کمال بعد از نقص است تا برسد به خدای سبحان یعنی همان جایی که از اول بوده است. «کما بدأنا اول خلق نعیده...». .(همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم...(الانبیاء،104)؛ تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 287 و288.)

ابن عربی معتقد است که موجودات در چهار عالم خلاصه می‌شوند. عالم اعلی و آن عالم بقا است. عالم استحاله و آن عالم فنا است. عالم تعمیر و آن عالم بقا و فناست و عالم نسبت که عالم اعراض است. جمیع این عوالم نیز در دو موطن خلاصه می‌شود، یکی موطن عالم اکبر و خارج از انسان است و دیگری موطن عالم اصغر که انسان کامل است. با این وصف انسان کامل نسخهٔ جامع عالم و جام جهان‌نما و خلاصهٔ عالم ممکنات است. (رسائل، رساله عالم اکبر و عالم اصغر، ص 174).

با این اوصاف، انسان کامل علت ایجاد و بقای عالم از ازل تا ابد و دنیا و آخرت است. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 130). انسان کامل خلیفهٔ خدا در زمین و کلمهٔ جامع و نمونهٔ مشتمل بر کتب الهی است؛ کتابی که همهٔ آن به دست رحمان نوشته شده است. انسان کامل روح اعظم و جامع جمیع عالم کبیر است زیرا مبدأ و صورت و غایت کل و بذر عقول و نفوس و ثمرهٔ شجرهٔ افلاک و آنچه که بین اینهاست از معقول و محسوس است.

روح اعظم از نظر علمی و عینی شامل جمیع ممکنات است. این روح انسان کامل و خلیفهٔ خدا در آسمان و زمین است. اشتمال روح اعظم از نظر علمی بر عالم به اینصورت است که روح اعظم، قلم حق است که نقش صور حقایق را بنحو کثرت و تفصیل ترسیم نمود، سپس ارقام اسرار را بر لوح قدرها نوشت و سپس بر این لوح، نفس و خیال و سایر مشاعر کلی و مدارک عقلی را نگاشت.

اشتمال روح اعظم بعینه بر جمیع ممکنات به این شکل است که ذات آن صورت کل است همانطور که فاعل و غایت کل بود و صورت هر چیزی تمامیت آن چیز است. بنابرین چون انسان کامل صورت کل است، همه چیز است.

اشتمال روح عقلی انسان کامل بر جمیع ممکنات بسبب این است که کتاب مبین مشتمل بر نمونه های عوالم و جزئیات و افراد آن است، قبل از اینکه به ملأ اعلی و روح اعظم متصل شود. ولی بعد از وصول، دیگر فرقی میان قلم حق و آن روح عقلی از جهت شمول بر کل بودن نیست. (همان، ج 4، ص 398 _400 و ص 302 و 303.)

در اینکه انسان کامل صورتی مختصر از آسمانها و زمین و مقام جمعیت کل است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو همعقیده اند، ایشان او را کلمه جامع و جام جهان نما می‌دانند.

5. انسان کامل، ثمرهٔ خلقت

خداوند در تکوین عالم از جمله خلقت انسان، از عقل شروع کرد و به عاقل ختم نمود.

«عقل اول» بذر عقلا و مبدأ فضلاست. عقول دیگر که متقدم بر اجسامند، تحت فرمان آن عقل عمل می‌نمایند. «نفس کلیه»، شاخه های عقل اول، و اجرام فلکی رگها و پیهای آن عقل، و بسایط عنصری، اوراق آن و نفوس ارضی، شکوفه های آن و نفوس آدمی، دانه های آن شکوفه ها و عقول مستفاد، مغزها و انوار آن دانه ها و روح محمد (ص) مغز و روغن و ضوء چراغ آن عقلند. و این است حکمت آیهٔ کریمه: «یدبّر الامر من السّماء الی الارض...» (امور این جهان را از آسمان بسوی زمین تدبیر می‌کند... (السجده، 5). و معنی آیه: «... کونوا ربانیین...» (و حال آنکه پیامبران می‌گویند) پرستندگان خدا (و انسانهای ربّانی) باشید... (آل عمران، 79). و تبیین روات نبوی(ص): «المؤمن مرآت المؤمن»(مؤمن آیینه مؤمن است. (مؤمن آیینه خداست). و حکمت حدیث نبوی(ص): «قلب المؤمن عرش الرحمن».(قلب مؤمن ساحت خدای رحمان است.)

چه چیزی بالاتر از اینکه قلب مؤمن آیینه جمال حق باشد، هرگاه خدا بخواهد نظر به تجلی ذاتش بنماید، متوجه قلب مؤمن می‌شود. همانطور که روایت شریفه نیز حاکی از این مطلب است: «انّ لله فی کل یوم و لیلهٔ ثلاث مأهٔ و ستین نظرهٔ الی قلب المؤمن».(خداوند در هر روز و شب، سیصد و شصت مرتبه توجه به قلب مؤمن می‌نماید.) و در جای دیگر پیامبر(ص) فرموده اند: «ان الله لاینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیّاتکم»(خداوند به قیافه ها و اعمال ظاهری شما توجه ندارد، بلکه به نیات و قلوب شما توجه می‌کند.) و نیز در حدیث قدسی است: «کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف».(من گنج پنهانی بودم، اراده کردم شناخته شوم، پس (انسان کامل) را خلق کردم تا منظورم محقق گردد.)

نتیجه اینکه ثمره خلق و ایجاد که همان معرفت الهی است در عبد مؤمن محقق می‌گردد: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون».(من جن و انس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند. (و از این راه تکامل یافته به من نزدیک شوند) (الذّاریات،56).

و انسان عارف، غایت ایجاد افلاک و عناصر و مرکبات است، همانطور که حدیث قدسی نیز به آن اشاره دارد: «لولاک لما خلقت الافلاک».(ای محمد (ص)) اگر تو نبودی من افلاک را نمی‌آفریدم.)

به نظر ابن عربی کل عالم تفصیل آدم است. آدم همان کتاب جامع الهی بوده که مانند روح در جسد عالم است پس انسان روح عالم و عالم جسد انسان است یعنی کل عالم همان «انسان اکبر» است. بنابرین اگر به عالم بدون انسان توجه شود، مانند توجه به جسدی بدون روح است، کمال عالم به انسان است همانطور که کمال جسد به روح است، پس انسان، روح منفوخ به عالم و مقصود آن است،(الفتوحات المکیه، ج 12, باب 73, ف 194, ص 255.) او نمونه ای صغیر از عالم کبیر بوده و نسخه ای از کل ممکنات در وجود او نهفته است. (ابن عربی, التجلیات الالهیه, ص 6.)

البته ادراک ذات حق در ابتدا ممکن نیست مگر از ناحیهٔ آیینه قلب مؤمن با استناد به آیهٔ کریمه: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبیّن لهم انه الحق...» (بزودی نشانه خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنها آشکار شود که او حق است... (فصلت, 53). و نیز آیه کریمه: «و فی انفسکم افلا تبصرون»(و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟! (الذاریات, 21). و قول نبی (ص): «من رآنی فقد رأی الحق».(هر کس مرا بنگرد به تحقیق ناظر خدا بوده است.) و آیهٔ کریمه: «من یطع الرسول فقد اطاع الله...» (کسی که از پیامبر اطاعت کند, خدا را اطاعت کرده است... (النساء, 80). و حدیث شریف نبوی (ص): «ادّبنی ربی فاحسن تأدیبی»(خدا مرا تربیت کرده و چه تربیت نیکویی کرده است.) و باز قول خداوند کریم: «... و حملها الانسان ...» (... اما انسان آن (امانت الهی) را به دوش کشید...(الاحزاب, 72). و آیهٔ کریمهٔ دیگر: «... و نفخت فیه من روحی...». (و در او از روح خود دمیدم...(الحجر, 29). همهٔ اینها نمونه هایی از اقوال خدا و رسول (ص) در تأیید مقام والای انسان کامل است. (تفسیر القرآن الکریم, ج 4, ص 385-387.)

پس انسان کامل در واقع حامل اسرار الهی بوده و کل ماسوی الله بخشی از انسان کامل است. هر کس می‌خواهد کمالات خود را بفهمد باید توجه به نفس خود بنماید. (همان, ج 5, ص196 و 197.) با توجه به خود است که می‌فهمد کتاب جامع و کامل الهی که تمام آیات او در آن جمع شده و حقایق عقول و نفوس در آن پیچیده و شاخه های مختلف علوم از آن لبریز بوده و در برگیرندهٔ تمام اسماء خداست همین انسان صغیر است. (همان، ج 4، ص 396 و397.)

از نظر ابن عربی صورت انسانی دلیل قاطعی بر مدلول و خالق خود است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم».(که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.(التّین، 4). تنها موجودی که لیاقت خلافت الهی را دارد انسان کامل است چون بر صورت رحمان بوده و جمیع استعداد کائنات در وی نهفته است و بهترین دلیل بر موجد و خالق عالم بوده و اکمل

آیات الهی است به حدی که معرفت حق موقوف به معرفت او، معرفت او موقوف به معرفت کل عالم و معارف قدسی و حقایق الهی است. (رسائل، رساله حقیقة الحقائق، ص 64 و 65.)

به همین دلیل از جنبهٔ روح و عقلش قلم مقدس الهی بنام «ام الکتاب» بوده و بموجب آن بر بزرگترین حقایق عقل کلی احاطه دارد. و از جنبهٔ قلب حقیقیش کتاب «لوح محفوظ» است که تمامی معقولات بنحو تفصیلی تا ابد در آن محفوظ و منقوش است. و از جنبهٔ نفس حیوانیش، ماده لطیف بخاری بوده و همانند جرم آسمانی که پذیرش انوار حسی و روشنایی را دارد، دفتر جسمانی و کتاب هیولانی است. (تفسیر القرآن الکریم، ج 5، ص 196 و 197؛ ج 4، ص 396 و 397.)

6. انسان کامل، جامع نشآت ثلاث

نفس و روح انسان از لحاظ حسی داخل در این عالم ماده و تحت جنس حیوانات است. و از لحاظ نفسی، از جملهٔ ملکوت اوسط بوده و از جنبهٔ روحی از جملهٔ ملکوت اعلی است. (همان، ج 7، ص 153.)

به نظر ابن عربی: چون انسان حقیقی (نبی) کلمه جامع بوده و جزئی از عالم نیست، بلکه کل عالم است. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 10، ف 360، ص 300.)

جوهر نبوت مجمع انوار عقلی، نفسی و حسی است. نبی با روح و عقل خود، ملکی از ملائک مقرب الهی است و به آیینه نفس و ذهن خود فلکی مرفوع از دنائس حیوانی و لوحی محفوظ از وساوس شیطانی است. و بحسب حس خود ملکی از سلاطین عظمی است.

پس نبی با وحدت شخصی خود گوهر «مَلَک، فَلک و ملک» بوده و جامع نشآت ثلاث بنحو اکمل آن است، از اینرو بواسطهٔ روح خود، از ملکوت اعلی و بواسطهٔ نفس خود، از ملکوت اوسط و بواسطهٔ طبعش، از ملکوت اسفل بوده و خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهی و کلمات تامه اوست. همانطور که ایشان می‌فرمایند: «اوتیت جوامع الکلم».(جوامع کلمات به من عطا شده است. ملاصدرا، الشواهد الربوبیة، ص 344 و 345.)

به نظر ابن عربی نبی انسان کامل و اکمل موجودات است، زیرا از لحاظ رتبی جامع جمیع مراتب است. البته این علو، ذاتی او نبوده، بلکه باعتبار منزلت و مقامش نزد خداست که علوّ بر همگان یافته است. (فصوص الحکم، فص ادریسی، ص 75.)

سه وجه فوق مخصوص انبیاست، اگر چه جزئی از آنها ممکن است در غیر ایشان نیز یافت شود، مانند علم به «حقایق عینی» که این امر در اولیا و تابعین ایشان نیز نمودار است، و یا علم به «مغیبات» که بعضی از اهل کهانت و صاحبان نفوس قوی نیز ممکن است آن را دارا باشند و یا برخی دیگر ممکن است بتوانند در نفوس دیگران بواسطهٔ چشم زدن و امثال اینها اثر کنند. (الشواهد الربوبیّة، ص 344 و 345.)

از دیدگاه ابن عربی خداوند مخلوقات را در اصناف مختلف ایجاد نمود و در هر صنفی بعضی را اختیار نمود و از میان اختیارشدگان نیز خواص، یعنی همان مؤمنین را انتخاب کرد و از میان مؤمنین نیز خواصی را که اولیا هستند را برگزید و از بین اولیا نیز خواصی که انبیا هستند واز بین انبیا نیز صاحبان شریعت را تخصیص داد و از بین ایشان نیز رسولان را و از بین ایشان یکی را انتخاب نمود که این فرد هم از آنها هست و هم از آنها نیست که او محمد(ص)، سید و آقای همه برگزیدگان عالم است. (الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 263، ص 299- 301.)

روح محمدی(ص) ممدّ جمیع انبیا و رسل از ابتدای خلقت انسان تا قیامت است، بنا بر قول ایشان که می‌فرمایند:"کُنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین. (هنوز آدم بین آب و خاک بود (خلق نشده بود) که نبی بودم؛ همان، ج 2، باب 14، ف 568، ص 363.)

نتیجه اینکه اسم اعظم خدا همان حقیقت محمدی(ص) است، زیرا که اسم اعظم الهی و تجلیات آن ناشی از مرتبهٔ احدیت اوست و واحدیت به ذات مرتبهٔ انسان کامل و حقیقت نبوی(ص) و اوصیای ایشان علیهم السلام است. بدون شک ایشان(ص) بر هر چیزی برهان است. با استناد بقول خداوند: «او لم یکف بربّک انّه علی کل شیء شهید».(آیا کافی نیست که پروردگارت به همه چیز شاهد و گواه است.(فصلت, 53). او مبدأ و غایت و بدایت و در عین نهایت است. خدا فاعل هر چیزی و انسان کامل عنایت خدا به مخلوقات است «لولاک لما خلقت الافلاک».(اگر تو (منظور) نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم.) از اینرو نفس نبی(ص) برهان بر هر چیزی از ظواهر و بواطن است. (المظاهر الالهیة, ص 47 و 48.)

در نظر ابن عربی و ملاصدرا انسان کامل در برگیرندهٔ جمیع نشآت و عوالم است, او کل عالم و مغز آن است نه جزئی از عالم.

7. انسان کامل، اولین مخلوق

اولین مخلوق حقتعالی «عقل» است, عقل صاحب قلم الهی است. این عقل اول, باعتبار نورانیّت و ظهور بذاته اش, «نور» و باعتبار تجرد ذاتی و حضور آن نزد ذاتش, «عقل بالفعل» و باعتبار غلبه صفات ملکی و اخلاق حسنی, «ملک» و باعتبار تصویر کردن حقایق بنحو تفصیلی بر الواح نفوس ناطقه, «قلم» نامیده شده است. (تفسیر القرآن الکریم, ج 4، ص 133- 135.)

از نظر ابن عربی خداوند قلم و لوح را آفرید و آنها را عقل و روح نامید. روح دارای دو صفت علمی و عملی گردید و عقل معلمی مفید برای روح شد سپس جوهری پایینتر از نفس آفرید و نامش را «هباء» نهاد و این «هباء» در برگیرندهٔ جمیع صور طبیعی است. خداوند بین روح ــ موصوف به دو صفت علمی و عملی ــ و «هباء» مراتبی قرار داد که این مراتب از اعلی علییّن تا اسفل السافلین را در بر می‌گیرد. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 7، ف 344- 346، ص 236.)

در روایت نبوی آمده است: «اول ما خلق الله العقل، فقال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر».(اولین موجودی که خداوند خلق کرد عقل بود، به عقل امر شد (به دنیا) برو پس رفت، بعد امر شد(بسوی من) برگرد پس بازگشت.) و این عقل همان روح نبی(ص) است که امر شد به دنیا بازگرد، تو رحمت برای جهانیان هستی، بعد امر شد برگرد بسوی پروردگارت تو رحمت برای جهانیان هستی. بعد امر شد بسوی من برگرد و در شب معراج بسوی حق رفت. بعد به عقل فرمود: «و عزّتی و جلالی، ما خلقت خلقاً احبّ الی منک»(به عزت و جلالم قسم که چیزی دوست داشتنی تر از تو در بین مخلوقات نزد من نیست.) و این امر بیانگر حال نبی(ص) و محبوبترین خلایق نزد خدا بودن اوست. بنابرین هرچه در معرفت روح اعظم مطرح است، همان حال نبی(ص) بوده که متحد با عقل فعال و روح اعظم است. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 133- 135.)

با این اوصاف، اولین مخلوق حقتعالی، نفس نبی(ص) یعنی انسان کامل بوده است. ایشان نیز در بازگشت خود از سفر معراج برای علی(ع) اینگونه حکایت می‌کنند: «یا علی، ان الله تعالی کان الله و لا شیء معه، فخلقنی و خلقک روحین من نور جلاله. فکنّا امام عرش رب العالمین بسبّح الله و نحمده و نهلله و ذلک قبل ان یخلق السماوات و

الارض».(ای علی بدرستی که خداوند تعالی بود و هیچ موجودی با او نبود، بعد من و سپس تو را بعنوان دو روح از نور جلالش آفرید. پس ما در پیش عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح و تحمید و تهلیل می‌کردیم و حال اینکه همه اینها قبل از خلقت آسمانها و زمین بود. ملاصدرا، المشاعر، ص 60.)

به نظر ابن عربی حضرت محمد(ص) به تمام معنی سیادت بر کل عالم دارد و حکم او بر همه چیز و همه کس تا روز قیامت برتری دارد. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 12، ف 521، ص 333 و 334.) هیچ امتی نیست، مگر اینکه تحت شریعت الهی محمدی است، به استناد قول ایشان که فرموده اند: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطّین». (من پیامبر بودم و حال اینکه آدم بین آب و خاک بود (هنوز آفریده نشده بود). پس چون سید انبیا و مرسلین است، سید سایر مردم نیز هست و مردم از آدم(ع) تا قیامت همه امت او هستند. آیهٔ کریمه: «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر...» (تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می‌دهند ببخشد. (و حقانیّت تو را ثابت کند) ... (الفتح، 2). نیز اشاره بهمین مطلب دارد، چون انسانهای قبل و بعد از ظهور ایشان همه امت اویند و او بر همهٔ اینها کفایت می‌کند. «و ما ارسلناک الا کافهٔ للناس...». (و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم ...(سبأ، 28) بنابرین ایشان لایق مرحمت عمومی است چون خداوند او را اختصاص به امت و زمانی خاص نکرده است. (الفتوحات المکیه، ج 13، باب 73، ف 339، ص 266 و 267.)

براساس نظر ابن عربی و ملاصدرا اولین مخلوق حق انسان کامل، عقل اول و حقیقت محمدی است. این مخلوق پس از حقتعالی کاملترین موجودات و اولین صادر شده و دومین صادر کننده است. امتداد و سعهٔ وجودی انسان کامل از ابتدای خلقت تا انتهای آن بوده که در هر نشأه و زمانی بنحوی ظهور دارد. اولین ظهور آن در قالب انبیا در حضرت آدم(ع) و غایت و کاملترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی (ص) بوده است.

8. کیفیت اتصال نفوس به انسان کامل

نفس نبوی(ص) مقام شریفی است که نفس انسانی در مقام کمال دو نیروی علمی و عبادی می‌تواند به آن نایل آید و برای خاصّان امت نبی(ص) نیز این مقام به ارث می‌رسد. در تأیید این مطلب احادیث نبوی متعددی منقول است از جمله: «العلماء ورثهٔ الانبیاء»(علما وارثان (علم) پیامبرانند.) «انّ للّه عباداً لیسوا بانبیاء یغبطهم الانبیاء»(خداوند بندگانی دارد که نبی نیستند ولی انبیا غبطه آنها را می‌خورند.) «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل».(علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند. تفسیر القرآن الکریم، ج 7، ص 154و 155.)

انسان اگر به اخلاق نبوی (ص) متخلق شود، استعداد قبول معارف الهی افاضه شده به قلب نبی(ص) بنحو انعکاس بر قلب او نیز پیدا می‌گردد. زیرا اطاعت از رسول، اطاعت از خداست «و من یطع الرسول فقد اطاع الله...». (کسی که از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است... (النساء، 80). ولی کسی که مؤدب به آداب نبی (ص) و متخلق به اخلاق ایشان(ص) نشود، دیگر بوسیله او هدایت نمی‌شود ولو اینکه بنحو ظاهر و بدون بصیرت، عمل به تکالیف نماید و یا اینکه از منکرین و جاحدین باشد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 7، ص 177.)

نبی اکرم(ص) به این دلیل برانگیخته شد که شامل خلقهای عالی و شریف و خصوصیات سه گانه متعلق به روح، نفس و حس بنحو اکمل بود. اولین برتری ایشان(ص)، آگاهی بر دانشهای الهی و حقایق موجودات، بنحوی است که نزد حق است. چون او دانای به همه نشئات است، از اینرو دانای به حالات خلایق در سرای دیگر نیز هست. دومین برتری نیروی باطنی ایشان(ص) است، بموجب این نیرو حقایق موجود در صورتها و اشباح مثالی و متوسط بین دو عالم حس و عقل را می‌یابد و به نیروی حس ظاهری، آن حقایق را در قالب مادی ترسیم می‌کند. بهمین

دلیل است که جبرئیل را بصورت و شکل مشاهده می‌نماید. سومین برتری بدلیل نیروی قوی و شدید ایشان(ص) علیه دشمنان است که بموجب این نیرو بر اهریمنان چیره شده و بر سختیها، شکیبا مانده و در جنگها ثابت قدم بوده است. (همان، ج 7، ص 151- 153 و ج 5، ص 161.)

ابن عربی معتقد است انسان کامل مقام محمود است و مقام محمود عواقب همهٔ مقامات را در بردارد. بموجب این مقام ناظر بر جمیع اسماء الهی مختص به مقامات می‌گردد. این مقام مخصوص رسول الله(ص) بوده و بهمین دلیل ایشان آقایی کل مردم را واجد است.

مظهر این مقام در دنیا «آدم(ع)» است زیرا واجد جسد نبی (ص) است و در آخرت محمد(ص) است و بموجب این مقام شفاعت کل عالم اعم از ملک، رسول، نبی، ولی، مؤمن، حیوان، نبات و جماد را به عهده دارد. (الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 331- 333، ص 393- 395.)

با استناد به آیات الهی و اقوال معصومین، ابن عربی و ملاصدرا شرط وقوع کمالات برای انسانها را اتصال به انسان کامل از طریق اطاعت از اوامر و نواهی او می‌دانند و در این خصوص هر دو عالم مذکور متفق القول هستند.

9. افضلیت انسان کامل بر فرشتگان

انسان مهتدی به نور الهی و اشرف خلایق است، خداوند او را برگزید و به خویش نسبت داد. بنابرین مبدأ و منتهای انسان، خود خداست. او با روح الهی و مباشرت خدا بوجود آمد و خداوند تخمیر جسد انسان را به دستان خویش نسبت داده است. بموجب این شرافت، انسان با مرور در هر عالمی و حضرتی صورتی مناسب آن عالم برایش حاصل می‌گردد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 106- 109.)

بنظر ابن عربی فضیلت عالم انسانی بر سایر مخلوقات بسبب کرامت او توسط خداست. زیرا خداوند او را با دو دست خویش یعنی صفات جمالیه و جلالیه اش ساخت و حال اینکه سایر مخلوقات مستقیماً توسط حق‌تعالی ایجاد نگردیدند. این انسان بر جمیع ملائک ارضی و سماوی برتری دارد غیر از ملائک عالیه که اینها برتر از نوع انسانیند. (فصوص الحکم، فص عیسوی، ص 145.)

فضیلت انسان در کل بر جمیع ملائک به علت جامعیت اوست. زیرا ملائک هر کدام بحسب اسم خاصی عبادت می‌نمایند ولی آدم به جمیع اسماء حق را عبادت می‌کند. (الفتوحات المکیه، ج 8، باب 69، ف 14، ص 56. همان، فص آدمی، ص 50 و 51.)

بدلیل نفخ روح انسان به صورت الهی است که او خلیفه در دو عالم شد و مسجود فرشتگان گردید. البته این مقام انسان معنوی و کامل است، نه هر انسان نوعی و فردی که در عالم خارج زندگی می‌کند.

به استناد آیه کریمه: «و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم، فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین»(و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید و از کافران شد. (البقره، 34).

علت وجوب سجده بر آدم(ع) این است که انسان نسخه مختصر عالم روحانی و جسمانی و نمونه ای از مبدعات کل است، زیرا برای او تمامی کمالات فعلی و اشراقات نوری و وصول به خیرات تقدیر شده است. (تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 5 و 6.)

از نظر ابن عربی ملائک از جهت تفصیل بر بشر فضیلت دارند ولی از جهت حقیقت افضل بر انسان نیستند. زیرا اشخاص همه بموجب مراتبشان به اسماء الهی مرتبط می‌شوند و اسماء الهی همه برغم آثار مختلف آنها افضلیتی بر هم نداشته و هر کدام بنحوی بر عالم سلطنت دارند. (الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 153، ص 211 و 212.)

عبد صادق نیز بحسب جسدش اهل زمین است ولی بموجب عقلش اهل آسمانهاست، پس وی بعبارتی دیگر «ملکی بشری» و «بشری ملکی» است. (همان، ج 7، باب 69، ف 539، ص 397.)

بنابرین امر به سجده بر آدم نیز امر به سجده بر قدرت حق است نه امر به هویت امکانی او، و الا لازمه اش شرک می‌شود. پس بدلیل بلوغ مقام انسانی به قرب الهی و فنای او در ذات حق و بقای او به حق و اینکه روح انسانی آیینه جمال نمای حق بود، مسجود واقع گردید. (تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 5 و 6.)

به نظر ابن عربی ملک بر نوع انسان بسبب عبادت افضل است، زیرا ملک ذاتاً مشغول تقدیس بوده و غفلتی بر وی عارض نمی‌شود و موجودی که تقدیس و تسبیح می‌کند، مقدس خویش را یافته است و ملائک بذاته اینگونه اند و نشآت طبیعی و امثال اینها موجب غفلت آنها نمی‌شود، از اینرو مداوم بر تسبیح و تقدیس حق مشغولند بر خلاف بشر که طبیعت و مزاج موجب غفلت وی می‌گردد و ظلم و حجاب برایش ایجاد می‌کند. البته انسان از حیث نشأه و مقام معنوی همانند فرشتگان و ملائک است و از آنجهت در رأس ملائک است که با دستان خدا و بدون واسطه عناصر ساخته شده و سایر موجودات نیز ساخته نفس انسانی هستند. اما بسبب جسم و طبیعت آن است که غفلت می‌ورزد و مقامش نازل می‌شود. (الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 477 و 478، ص 550- 552.)

این انسان به موجب تعلیم اسماء الهی «و علم آدم الاسماء کلها...» (و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود...(البقره، 31). مقدم بر ملائک است زیرا به این سبب متوجه حقایق اکوان و ایجاد موجودات از جمله خود ملائک گردید و حال اینکه ملائک علم به جمیع اسماء ندارند در نتیجه حکمت سجود ملائک بر آدم نیز همین شرافت الهی و علم به اسماء است که در واقع سجده بر خداست. (الفتوحات المکیه، ج 12، ب 73، ف 218- 221، ص 283- 287.)

فضیلت عالم انسان بر عالم اجنّه نیز به تصرفات نفسانی با کمک تأثیرات فلکی و خواص طبیعی اشیاء است. بهمین دلیل عاصف بن برخیا در عمل کاملتر از جن بود و زودتر توانست تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کند. البته در جمیع این موارد اجازه دهنده خود خداست زیرا که حق عین جوارح و قوای روحانی و جسمانی این افراد شده است. (فصوص الحکم، فص سلیمانی، ص 155.)

با این اوصاف برای تبیین و توضیح و دلیل برتری مقام آدم بر فرشتگان قبول اصول زیر لازم است:

اصل اول: اینکه اساس موجودات جوهر آنهاست نه اعراضشان و اصل جواهر از عالم امر و مجردات است نه از عالم خلق و مادیات و اصل مجردات، عقول و ارواح کلیه هستند نه نفوس سماوی و ارضی و اصل ارواح نیز روح کلی است و میان این روح و حق هیچ فاصله ای نیست.

اصل دوم: در سلسله علت و معلول و موجودات، هر موجودی به حق نزدیکتر باشد، اشرف و اکمل است زیرا حقتعالی اول به آن و سپس به دیگران می‌رسد.

اصل سوم: انسان اگر چه بحسب صورت بشری نوعی از حیوانات است ولی بحسب قوه نفسانی و صورت باطنی اخروی قابلیت انواع کثیر و حقایق متخالف را دارد که بعضی از این حقایق از جنس ملک، بعضی شیطان، بعضی درنده، بعضی حیوانات دیگر، و بعضی پایینتر از حیواناتند. بعبارت دیگر، هیچ نوعی از انواع از پایینترین تا بالاترین آنها نیست مگر اینکه امکان رسیدن بعضی اشخاص انسانی به آن وجود داشته باشد.

اصل چهارم: موجودات عالم در سلسله نزولی از اعلی به ادنی آمده‌اند تا به جسمانیات برسند، و در سلسله صعود از ادنی به اعلی می‌روند تا به حق‌تعالی برسند. حال در این سلسله هر کدام اقدم در وجود باشد، اشرف و افضل در سلسله تکوین است و از نظر غایت هر کدام آخر باشد اشرف است. برای تمامی اشیاء طبیعی غایتی هست و هیچ موجود ناقصی نیست مگر اینکه بسوی کمال در حرکت باشد.

اصل پنجم: در بین موجودات، انسان بسبب اینکه می‌تواند از پایینترین به بالاترین مرحله کمال برسد، ممتاز شده است تا حدی که افضل ممکنات بسبب همین قرب و وصول به حق گردیده است.

اصل ششم: منشأ انتقال این موجود ضعیف به عالم اعلی عنایت فاعل بر اوست، زیرا همانطور که ذکر شد همهٔ موجودات طالب کمال هستند، ولی اینکه انسان به این مرحله می‌رسد بدلیل عنایت فاعل بر او برای تبدیل قوه اش به فعل است. نهایت سیر مواد دیگر از «جمادی» به «نباتی» و «حیوانی» است ولی نوع انسانی می‌تواند از این مرحله هم بگذرد و بدلیل اینکه انسان در حیوانیت ضعیف است «... و خلق الانسان ضعیفاً»(... و انسان ضعیف آفریده شده است (و در برابر طوفان غرایز مقاومت او کم است). (النساء، 28). همین ضعف منشأ انفعال و ارتحال او از حالت پایین ببالا و از مقام حیوانی حسی به ملکی عقلی است. ولی ملائک مقرب، احتیاج به استکمال و حرکت ندارند زیرا دائم القرب هستند.

ملائک سماوی نیز هر کدام در مقام عبودیت خود بوده و انگیزه ای برای حرکت و ارتقا ندارند چون مدام بر آنها اشراقات می‌رسد. شیاطین نیز بدلیل قوه ناری و رسوخ انانیت و حب ریاست در آنها حاضر به عبودیت و تغییر فطرت خود نیستند. جمادات نیز بسبب سختی و صلابتشان نمی‌توانند به دار دیگر منقلب شوند. ولی انسان می‌تواند از قوهٔ محض تا فعلیت محض در حرکت باشد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 59- 71 و ج 2، ص 356- 358.)

در نظر ابن عربی عالم اجنه و شیاطین فاصله میان ملک و انسان است، ملائک ارواح منفوخ در، انوار و جنها ارواح منفوخ در بادها و انسانها ارواح منفوخ در، اشباح هستند. پس جنها از عالم برزخ بوده و از جهتی شبیه به انسان و از جهتی دیگر شبیه به ملائکند.

انسان می‌تواند به عالم برزخ و همجوار جنها برسد و یا از آنها هم بالاتر رفته و به ملائک یا بالاتر از آنها متصل گردد. (الفتوحات المکیه، ج 2، باب 9، ف 443، ص 281و 282.)

اصل هفتم: هرچه که متعلق به بدن باشد، اعم از صورتها یا نفوس حیوانی یا انسانی یا فلکی، همه مصاحب با قوه و استعداد است. بنابرین محتاج جوهری عاقل هستند تا آنها را بالفعل کند، و هرچه که بالفعل شد می‌تواند کل موجودات شود، زیرا همهٔ موجودات در شأن آنهاست که معقول شوند، مانند صورتهای مادی که معقول بالقوه هستند. پس هرچه که بالفعل کامل شد، هیچ چیز از معقولات از او خالی نیست، و باید عقل بسیط باشد یعنی

صورت کل در عین وحدت گردد و در واقع می‌تواند مکمل نفوس باشد. پس مکمل نفوس، عقلی روحانی و بالفعل از عالم غیب است.

اصل هشتم: موجودات ممکنه صادره از حق دو سلسله دارند: سلسلهٔ «بدو و صدور» و سلسلهٔ «عود و رجوع». سلسلهٔ «بدو و صدور» از اشرف شروع شده و نزول می‌کند و سلسلهٔ «عود و رجوع» برعکس. بنابرین اول صدور، عقل اول _ حقیقت محمدی (ص)، اسم اعظم، عقل کلی و عالم عقول است بعد بترتیب نفس کلی و عالم نفوس مجرده و مدرک کلیات، نفس خیالی مجرد از اجسام، نفس منطبعه مدرک جزئیات، قوای نفس منطبعه، نفوس نباتی، جواهر معدنی، جواهر عنصری و هیولی که اخص جواهر است. سلسله عود و رجوع به کمال بعد از هبوط رخ می‌دهد و باز از پایین ببالا مراتب مذکور را طی می‌کند.

صورت انسانی در این سلسله صعود و نزول آخرین معانی جسمانی و اولین معانی روحانی است و بعد از مرتبه انسان بشری، مراتب بسیاری در صعود است تا برسد به بینهایت. پس نفوس انسانی همانطور که در نهایت متفاوت هستند در بدایت نیز تفاوت دارند. (تفسیر القران الکریم، ج 3، ص 59- 71 و ج 2، ص356 و 358.)

ابن عربی معتقد است که رسولان اعقل عقلا و اکمل خلایق هستند، زیرا امر الهی را آنچنان که هست مشاهده می‌نمایند، بنابرین آنچه را که عالم عقل اثبات می‌کند، ایشان نیز اثبات می‌نمایند. (الفتوحات المکیه، ج 9، باب 71، ف 368، ص 332 و 333.)

با توجه به مقدمات مذکور، نتیجه می‌گیریم که برای انسان امکان صعود به مقام بالاترین و شریفترین ملائک هست. همانطور که برای ملائک طبقات متفاوت در وجود نزولی است که اشرف آنها عقول فعاله هستند، برای انسان نیز درجات متفاوتی در صعود وجود دارد که اشرف و اکمل آنها درجه ارواح نبوی (عقل بالفعل) بوده که مکمل نفوس و عقول و شفیع خلایق نزد خداست و بین اینها و خدا واسطه ای وجود ندارد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 59- 71 و ج 2، ص358 و 359.)

از دیدگاه ابن عربی:

انسان کامل _ نه انسانی حیوانی _ کاملترین نشأه و در برگیرندهٔ جمیع حقایق عالم و اسماء الهی است. خدا او را به صورت خود آفریده و مجلای اوست از اینرو انسان کامل بسبب مقام جمعی خود، حق را با هر چیزی و صورتی مشاهده می‌نماید. پس ملک جزو انسان کامل است و جزء و کل هر کدام خصوصیتی دارند که دیگری ندارد، بنابرین هر کدام از این دو از جهتی اکمل هستند. (الفتوحات المکیه، ج 9، باب 71، ف 368، ص 332 و 333.)

در میان انسانها نیز خداوند بعضی را بر بعضی برتری داد ولی این برتری بر حسب انسانیت فرد دانی نیست، بلکه بحسب بعد حیوانیت فرد دانی است که مسخور فرد عالی می‌شود، زیرا انسان مثل خود را نمی‌تواند تسخیر کند پس تسخیر شونده حیوانیت فرد است نه انسانیت او. (فصوص الحکم، فص هارونی، ص 193.)

در اینکه انسان کامل افضل از جمیع مخلوقات، حتی عقول و فرشتگان است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو یک نظر دارند، البته در بعضی متون منسوب به ابن عربی جملاتی دال بر افضلیّت فرشتگان بر انسان بچشم می‌خورد بر خلاف بعضی متون که می‌توان گفت در مورد اول نوع بشری که عامل به نافرمانی و مشوب به مادیّات است مورد

نظر می‌باشد و در مورد دوم مقام انسان کامل منظور است از اینرو تغایری بین دو کلام ایشان نیست، آنچنانکه در همین قسمت نیز مشهود است.

10. مراحل سیر انسان کامل در هبوط و صعود

انسان حامل صورتی از عالم شهادت و محسوس و روحی از عالم غیب ملکوتی است. سری در اوست که می‌تواند کسب فیض از انوار الهی بنماید، بدون اینکه واسطه ای در کار باشد. بواسطهٔ تربیت می‌تواند از عالم شهادت به عالم غیب و از ملک به ملکوت برسد. بواسطهٔ متابعت از حق می‌تواند از عالم ملکوت هم گذشته و به جبروت و غیب الغیوب برسد و انوار جمال و جلال حق را بیواسطه رؤیت نماید. و این همان سری است که در نهاد انسان به ودیعه نهفته شده بود و ملائک از آن غافل بودند «... انّی اعلم ما لاتعلمون»،(... من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (البقره،30). زیرا که ملائک بدلیل عدم استعداد نمی‌توانستند از عالم خود فراتر روند. (تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 306 و 307.)

انسان هنگامی که به امر الهی هبوط و نزول به عالم ارض نمود و از عالم اصلی خود به دار تفرقه آمد مأمور به امر تکوینی و تشریعی گردید تا بتواند از این عالم به مرجع اصلی خود بازگردد. بنابرین در اول عقل بود، بعد بترتیب نفس، صورت و جسم گردید، سپس در سیر صعودی خود بترتیب، بدن، صورت بشری، قلب معنوی، روح منفوخ اسرافیلی و ناظر به ملکوت اشیاء و روح الهی امری می‌شود. آیات کریمهٔ ذیل نیز اشاره بهمین مطلب دارد «... و نفخت فیه من روحی...» (و از روح خود در او دمیدم...(الحجر، 29). «... قل الروح من امر ربی...». (... و از تو درباره روح سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است)...(الاسراء، 85)، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 247.

این مقامات و درجات از ابتدای احوالات تا وصول به بینهایت برای انسان کامل مقرر شده است و اول مرتبه و مقام انسان از ابتدای تکون و عین ثابت او در علم حقتعالی خلیفه خدا بودن وی در زمین بود، دوم مقام او اینکه مسجود فرشتگان و در مقام جنّت ارواح و عالم قدس و اسماء کلیه الهی واقع شد. مقام سوم آن تعلق روح او به بدنش در عالم آسمان بعد از عالم اسماء بود که امری لطیف حیوانی و متوسط بین روح عقلانی و این بدن کثیف ظلمانی بود. بواسطهٔ این امر داخل در دار حیوان و جنت بدنها شد. همانطور که آیهٔ کریمه می‌فرماید: «و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنهٔ...» (و گفتیم: ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت گزین...(البقره، 35). مقام چهارم انسان مرتبهٔ هبوط او به عالم ارض و تعلق او به بدن کثیف ظلمانی مرکب از اضداد است. در این مرحله است که منشأ عداوت، فساد، حسد و عناد شده و محجوب از عالم معاد می‌گردد و بعد از این مرحله است که به فطرت رجوع کرده و عود به مبدأ نموده و در سیر عروجی خود بر عکس سیر نزولی از قیود مادی رها شده و بسوی خدا حرکت می‌کند. (تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 80 و 81.) پس انسان کامل، کلمه و سخن جامع و خلاصه کتاب الهی است، کتابی که تمامی کلماتش نورانی و به دست خداوند رحمان نوشته شده است.

روح انسانی و عقل آخرین الهی یعنی عقل فعال در مرتبهٔ صعود و قرب، مماثل روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم آغاز و نزول است. و سلطنت و غلبه آن در روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است. یعنی هر دو موجود ــ انسان کامل و روح اعظم ــ بر تمامی مراتب موجودات شامل و فراگیرند.

منظور از عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمدی(ص) و انسان کامل است که دو مرتبه ظهور و جلوه دارد: یک مرتبه در بازگشت به خلق برای تکمیل آنها و یک مرتبه در روی آوردن به حق برای شفاعت خلق. ایشان(ص) می‌فرمایند: «اول ما خلق الله نوری»(اولین چیزی که خداوند خلق نمود نور من بود.) و نیز می‌فرمایند: «اوّل ما خلق الله العقل، قال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر، قال فبعزّتی و جلالی ما خلقت خلقاً اعظم منک، بک اعطی و بک آخذ و بک اثیب و بک اعاقب».(اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود، به او فرمود: روی گردان، پس برگشت، سپس فرمود: پشت کن و چنین کرد، فرمود: به عزت و جلالم قسم خلقی عظیمتر از تو نیافریدم بواسطه تو عطا می‌کنم، می‌گیرم و ثواب و عقاب می‌نمایم.)

پس چون روح اعظم چه از نظر علمی و چه از نظر عینی و ظهور خارجی آن فراگیرندهٔ تمام ممکنات است، این انسان کامل که روح اعظم است خلیفه و جانشین خداوند در آسمانها و زمین نیز هست.

از جهت علمی، روح اعظم فراگیرندهٔ همهٔ ممکنات است زیرا قلم حقتعالی و صورت دهندهٔ حقایق و نویسندهٔ اسرار و رازهای الهی بر الواح و صفات قدری است. چون لوح محفوظ و محتویات آن از وی صادر شده است. و اما اشتمال و فراگیری اشیاء عینی توسط روح اعظم به این دلیل است که ذات روح اعظم صورت کل موجودات است، همانطور که او هم فاعل و هم نتیجهٔ مطلوب اشیاء می‌باشد و صورت هم در ماهیت نوعی عبارت از تمام آن ماهیت بوده و تعین هر چیزی به صورت آن است.

فراگیری کل ممکنات توسط روح عقلی انسان کامل، به این دلیل است که او کتاب مبین و خلاصه جهانهای وجودی بوده و کلیات و جزئیات آن را فراگرفته است. البته این امر قبل از اتصال و پیوستن به گروه فرشتگان و روح اعظم است والا هنگام رسیدن و اتصال به آنها فرقی میان او و میان قلم حقتعالی در احاطه و اشتمال بر تمام عالم نیست. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 398- 400.)

با عنایت به اینکه خداوند مدبّر خلق است، در این تدبیر ممکن است از عالم امکان به عالم ارواح خارج کند و یا از آن عالم به عالم اشباح و بر ملکوت اعلی گذر داده و به نفوس سماویه و افلاک و ستارگان و هوا و آب و زمین گذر دهد تا نهایتاً به اسفل السافلین و هیولی منتقل نماید. همانطور که می‌فرماید «یدبّر الامر من السّماء الی الارض...». (امور این جهان را از آسمان بسوی زمین تدبیر می‌کند... (السجده، 5)، المظاهر الالهیه، ص 47.)

بنا بر آنچه که از آیات و روایات فهمیده می‌شود، حجج و بینات متعددی دالّ بر اینکه انسان غایت جمیع اکوان و ثمرهٔ وجود افلاک و ارکان است وجود دارد. او ابتدا از عالم اعلی هبوط می‌نماید جایی که آدم و حوا بودند و سپس بر جمیع عالم مرور کرده و مجدداً سلوک می‌کند تا به آخرین منزل سلوک یعنی جایگاه اولیه خود برسد.

پس صعود انسان بحسب کمال نوعی یا شخصی وی بسوی طبقات سماوات است تا به خدا برسد و چه بسا شخصی به بعضی از این طبقات صعودی برسد «و لکلٍ درجات ممّا عملوا...» (و برای هر یک (از این دو دسته) درجات (و مراتبی) از آنچه عمل کردند هست... (الانعام، 132).

انسان بحسب سیره باطنی خود به هر درجه ای که برسد با آن درجه متحد شده و متصف به صفات و احکام آن می‌گردد و افعال مطابق همان درجه از او صادر می‌شود. او در ابتدای سلوک و صعود خود از خاک و پایینترین منازل و اکوان آفریده شده، بعد نطفه می‌شود که حاصل مزاج است، بعد نبات و حیوان شده تا برسد به لطیفترین موجودات، یعنی جرم دخانی که شبیه ترین اجرام به سماء است، و سپس به عقل رسیده و درک کلیات می‌کند. از

نظر روحی صعود می‌کند تا به عقل فعّال برسد و از نظر جسمی بصورت جسمی سماوی در آید. یعنی از تفاسد و اضداد پاک گردد و از عقل پایینتر می‌گذرد تا به «سدرة المنتهی» و «جنة المأوی» برسد. نتیجه اینکه خداوند ملکوت و ملک آسمانها و عمود اینها را به اعمال انسان وابسته کرده است و برجها و سقفها و دیوارهای آنها را به نور عقول انسانها مزین نموده است. (تفسیر القران الکریم، ج 2، ص 280- 282. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص 950 و 951.)

با توجه به توضیحات مذکور در سیر نزول و هبوط، مراتب سیر انسان از مقام اعلی به اسفل السافلین بصورت زیر است:

ابتدا متعین در علم حقتعالی بوده سپس در مقام قلم اعلی و عقل اول که مشتمل بر عالم عقول است ظهور کرد بعد در لوح نفس ظاهر شد سپس در مرتبه طبیعت باعتبار ظهور حکمش در اجسام ظاهر گردید و بعد از مرتبهٔ عرش به صورت محدد برای جهات و مستوی اسم رحمان ظاهر شد بعد از مرتبهٔ کرسی کریم مستوی اسم رحیم ظاهر شد سپس ظهور در آسمانهای هفتگانه نمود بعد در صورت عناصر متعلق به هیولای عناصر جلوه کرد.

آنچه ذکر شد مراتب سیر انسان کامل است از مقام عقل اوّل تا ارض هیولانی که قوهٔ محض است. قرآن کریم نیز اشاره بهمین امر دارد: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکورا».(آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ (الانسان،1).

بعد سیر صعودی انسان شروع می‌شود تا برسد به جایی که از آنجا نزول کرده است. ترتیب آن باختصار چنین است: ابتدا ترکیب از عناصر رخ داده و به صورت گل در می‌آید، بعد مضغه و قابل نموّ و بصورت نبات، بعد علقه و قابل روح، بعد بشر و سمیع و بصیر، بعد فرد بالغ و متوجه عالم بالا می‌گردد. «انّا خلقنا الانسان من نطفهٔ امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً»(ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم (بدین سبب) او را شنوا و بینا قرار دادیم.(الانسان،2). بعد به مرتبه عقول می‌رسد، سپس به عقل اعظم و قلم اعلی وصول می‌یابد. در این مرحله مراتب صعودی او کامل می‌شود. (تفسیر القرآن الکریم، ج 6، ص 47 و 48، ج 3، ص 69 –71. المظاهر الالهیه، ص 47- 52.)

11. علّت تفوّق انسان کامل بر دو عالم

جمیع مخلوقات خداوند اعم از حقیقت عرش و کرسی و غیر اینها نمونه ای در عالم انسان کامل دارد.

به نظر ابن عربی عالم، انسان کبیر و مختصر آن انسان صغیر است. خداوند صورت کل عالم را در انسان صغیر به ودیعت نهاده است از اینرو انسان بر صورت حق است. بموجب اعطا این جامعیت به انسان کامل، خداوند او را خلیفه خود قرار داد. آیهٔ کریمه نیز مؤید همین مطلب است: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم...». (بزودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم... (فصلت، 53) و الفتوحات المکیه، ج 13، باب 78، ف 420 و421، ص 354- 356 و ج 3ع باب 17، ف 14، ص64 و 65.)

مثال عرش در ظاهر عالم انسانی، همان قلب و در باطن انسانی همان روح نفسانی و در باطن باطن او همان نفس ناطقه است. مثال کرسی در ظاهر انسانی همان سینه و در باطن او همان روح طبیعی و نفس حیوانی مشتمل است بر سماوات هفتگانه: غاذیه، نامیه، مولّده، جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه.

تفوّق انسان کامل بر هر دو عالم بسبب دو عامل است. یکی علم تام به حقایق اشیاء، دیگری قدرت کامل او بر هر چیز.

الف) علم. علم انسان کامل به دو قسم: ظاهر و باطن تقسیم می‌شود. با علم ظاهر احاطه بر جمیع آنچه در خلافت ظاهری محتاج آن است از قبیل استنباط صانع، استحکام طبایع، معرفت تسخیر حیوانات، صید وحوش و طیور زمینی و هوایی، علم به نجوم، افلاک، حرکتها، زمین، کوهها، آداب و شرایع، اخلاق، حساب، موسیقی و دیگر علوم پیدا می‌نماید. و با علم باطن، معرفت به روحانیات، مکاشفه ملائکه علوی، احاطه بر جواهر عقلی و مُثُل، اطلاع بر مبنای اول و غایات آخر، علم به خدا، ملائک، کتب و رسل الهی، روز قیامت، باطن انسان و امثال این علوم پیدا می‌کند.

ب) قدرت. انسان کامل با قدرت خود نشئات بالاتر را ظاهر و ملائک را منقاد می‌کند و آنها را به اطاعت واداشته و خلافت الهی را محقق می‌سازد. (تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 166و 167.)

از دیدگاه ابن عربی آدم از صورت رحمانی و حوا از صورت آدمی آفریده شده است. فرزندان آدم امتزاج این دو بوجود آمده اند پس واجد کمالات اینهایند. پس استعداد فرزندان کامل آدم و حوا قویتر از استعداد والدین اینهاست، زیرا جامع این صفاتند. بهمین دلیل است که محمد(ص) اختصاص به اکمل بودن یافت. (الفتوحات المکیه، ج 10، باب 72، ف 123، ص 145.)

نتیجه اینکه انسان کامل یعنی روح مقدس نبوی(ص) خلیفهٔ خدا در زمین او و مثار نور الله است و همین امر باعث تفوق او بر دو عالم گردید. کلام منسوب به علی(ع) بیانگر همین مطلب است:

و انت الکتاب المبین الذی // به آیاته تظهر المضمر

اتزعم انک جرم صغیر // و فیک انطوی العالم الاکبر

(ای انسان تو کتاب روشنی هستی که با آیاتت پیچیدگیها آشکار می‌گردد. آیا گمان می‌بری که تو همین جرم صغیر و کوچکی و حال اینکه جهان بزرگی در درون تو پیچیده است. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 390 و 391.)

کتابنامه

1. قرآن.
2. نهج‌البلاغه
3. ابن عربی، محی الدین، التجلیات الالهیه، تحقیق، عثمان اسماعیل یحیی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1367.
4. _____ رسائل(ده رسالهٔ ترجمه به فارسی)، مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، 1367.
5. _____ الفتوحات المکیه، دوره 4 جلدی (قطع رحلی)، دار صادر بیروت.
6. _____ الفتوحات المکیه(چاپ جدید)، تحقیق: عثمان یحیی، تصدیر: ابراهیم مدکور، انتشارات: الهیئة المصریة العامة للکتاب، چاپ دوم، 1405 هـ.ق. 1985 م، جلدهای (1- 13).
7. _____ فصوص الحکم، تعلیقه ابوالعلاء عفیفی، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، آذرماه.
8. _____ کتاب المسائل، مقدمه، تصحیح، ترجمه و تعلیق سید محمد دامادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول،1370.
9. _____ کتاب الاسراء الی مقام الاسری (عروج روحانی یا سیر و سلوک عرفانی)، پیشگفتار، سید جعفر سجادی، چاپ گلشن، چاپ اول، تهران 1372.
10. جهانگیری، محسن، محی الدین بن عربی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، 1361.
11. شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، اسرار الآیات، ترجمه علویه همایونی، چاپ افست نشاط، چاپ دوم، اصفهان، 1367.
12. _____ ایقاظ النائمین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1361.
13. _____ تفسیر القرآن الکریم، دوره 7 جلدی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم 1366، جلدهای (1-7).
14. _____ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعة، دوره9 جلدی، مکتبة المصطفوی، چاپ دوم، قم 1368، جلدهای (1- 9).
15. _____ رسالة حدوث العالم (آفرینش جهان)، ترجمه و تصحیح، محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول، 1366.
16. _____ رسایل فلسفی، سه رساله (المسائل القدسیه، منشابهات القرآن، اجوبة المسائل)، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1362.
17. _____ رسالة الحشر، ترجمه و تصحیح محمد خواجی، انتشارات مولی.
18. _____ رسالة زاد المسافر، شرح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آذر ماه، 1359.
19. _____ شرح اصول کافی، ترجمه، تعلیق و تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، 1364، جلد سوم.
20. _____ الشواهد الربوبیة، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، مشهد 1360.
21. _____ عرشیه، ترجمه و تصحیح غلامحسین آهنی، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، چاپ اول، 1341.
22. _____ کتاب المشاعر، ترجمه فارسی بدیع الملک میرزا عمادالدوله، ترجمه و مقدمه و تعلیقات فرانسوی هانری کربن، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، 1363.
23. _____ کسر اصنام الجاهلیة (عرفان و عرفان نمایان)، ترجمه محسن بیدار فر، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
24. _____ المبدأ و المعاد، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره 5، اسفند ماه 1354.
25. _____ المظاهر الالهیة، مقدمه، تحقیق و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان (بمناسبت چهارمین سال تولد، ملاصدرا) مشهد.
26. _____ مفاتیح الغیب، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول.
27. _____ الواردات القلبیه، تحقیق، تصحیح و ترجمه احمد شفیعیها، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره 49، شهریور 1358.
28. فیض الاسلام، علی نقی، نهج البلاغه، جمع آوری و ترجمه.
29. کلینی، ثقة الاسلام، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(ع).
30. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، مکتبة الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1363.